

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

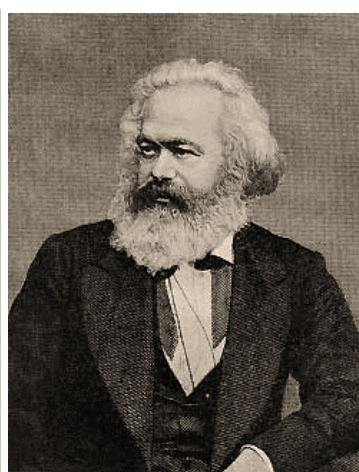
سیاسی

نویسندگان: مارکس-انگلس  
برگردان از: حمید محوی  
ویراستار پورتال: موسوی  
۲۰ جنوری ۲۰۱۹

پرولتاریای جهان متحد شوید!



فردریش انگل



کارل مارکس

گزیده نوشته ها درباره استعمار

۱۳

۱۹- کارل مارکس : جنگ علیه ایران

۲۷ جنوری ۱۸۵۷

نیویورک دیلی تریبون شماره ۴۹۳۷

۱۴ فبروری ۱۸۵۷

برای درک دلایل سیاسی و موضوع جنگی که اخیراً بریتانیایی ها علیه کشور ایران به راه انداخته اند و علاوه بر این، بر اساس گزارشات تازه ای که حاکی از اعمال فشارهای سنگینی بر شاه است تا او را به اطاعت و اداری کنند، ضروری ست تا به امور گذشته ایرانیان نگاه مختصری بپسینیم.

سلسله ایران، در سال ۱۵۰۲ توسط اسماعیل بنیانگذاری شد. او خود را از اعقاب پادشاهان ایرانی می دانست. استقرار و دوام دولتی قدرتمند و پر جلال، سرانجام پس از دو قرن پایداری در حواشی سال ۱۷۲۰ از جانب شورشیان افغان که

در نواحی شرقی سکنا دارند، ضربه بسیار سختی را متحمل شد. افغان‌ها غرب ایران را تصرف کردند و دو شاهزاده افغان نیز از فرصت استفاده کرده و چند سالی بر تخت پادشاهی ایران تکیه زدند. با وجود این خیلی زود به دست نادر برکنار شدند. نادر که در ابتداء به عنوان سردار سپاه برخاسته بود، پس از تاجگذاری خودش، شورش افغان را سرکوب کرد و با حمله معروف خود به هند، امپراتوری مغول را که پیش از این دچار هرج و مرج شده بود، از هم فروپاشاند و به این ترتیب موجبات راه پیشرفت و تسلط استعمار بریتانیا را در هند هموار ساخت.

پس از مرگ نادر شاه، به سال ۱۷۴۷ و در دوران هرج و مرجی که در ایران به وقوع پیوسته بود، دولت مستقلی تحت رهبری احمد خان درانی در افغانستان تشکیل شد که شامل ایالات هرات، کابل، قندهار، پشاور بود و سیطره آن تا مناطقی ادامه پیدا می کرد که بعدها به تصرف سیک‌ها درآمد. این کشور که ساخت و سامان استواری نداشت، پس از مرگ بنیانگذارش، از هم فرو پاشید و قبایل افغان هر یک با رؤسای خاص خود، جدا از یک دیگر تشکیلات خاص خود را ایجاد کردند و اتحاد آنان به شکل کاملاً استثنائی صرفاً وقتی موضوعیت می یافت که از سوی ایران احساس خطر می کردند. تعارض سیاسی بین افغان‌ها و ایرانیان طبق تفاوت قبیله‌ئی بود و رسوبات و یادمان‌های تاریخی آنها در قالب منازعات مرزی و دعاوی ارضی و رقابت جویانه، عواملی بود که چنین تعارضاتی را پیوسته تشدید و تجدید می کرد.

علاوه بر اینها تفاوت مذهبی نیز مزید بر علت بود. زیرا افغان‌ها سنی و اهل سنت (ارتدکس) بوده، در حالی که کشور ایران در واقع دژ شیعیان به حساب می آید و از آنها به عنوان خوارج یاد می شود. ولی با وجود چنین تعارض گسترده و همه جانبه‌ای، یک نقطه مشترک بین ایرانیان و افغان‌ها وجود دارد و آن هم خصومت مشترکشان با روسیه است. روسیه در عهد پییر کبیر<sup>۱</sup> برای نخستین بار به ایران حمله می کند ولی امتیاز زیادی به دست نمی آورد. الکساندر اول از او خوش اقبالتر است و با عهد نامه گلستان، ایران را با تصرف دوازده شهر قطع عضو می کند که غالباً در جنوب قفقاز واقع شده بود.

نیکلا<sup>۲</sup> نیز به نوبه خود در جنگ ۱۸۲۶-۱۸۲۷ که با عقد معاهده ترکمنچای<sup>۳</sup> پایان گرفت، چندین ایالت دیگر را از ایران جدا کرد و علاوه بر این حق کشتیرانی در بحیره خزر (بحیره کاسپین) را نیز از ایران سلب کرد. حتا در سواحل خودش.

خاطره از دست دادن حقوق حقه خویش در گذشته، محدودیت‌های جدیدی که می بایست تحمل کند و ترس از تجاوزات جدید، جملگی انگیزه‌های متعددی بودند که مملکت ایران را در تقابل مرگ آسائی با روسیه قرار می داد. افغان‌ها به سهم خود با این که هیچ گاه با روسیه وارد جنگ نشدند، ولی بر حسب عادت دیرینه آن را دشمن ابدی مذهب خود می دانستند که هر لحظه ممکن است همچون غولی عظیم آسیا را ببلعد. ایرانیان و افغان‌ها با توجه به این که روسیه را دشمن آباء و اجدادی خود می دانستند، به این نتیجه رسیده بودند که باید انگلستان را همپیمان طبیعی خود بدانند. از اینرو برای انگلستان جهت حفظ سلطه خود، تنها کافی بود که بین افغان‌ها و ایرانیان نقش میانجی را بازی کند و خودش را مخالف انکار ناپذیر تجاوزات روس‌ها نشان دهد. بنابراین برای انگلستان همین کافی بود که از یک سو خودش را دوست نشان دهد و از سوی دیگر مقاومت مصممانه خود را در مقابل روس‌ها به نمایش بگذارد. به چیزی بیش از این نیاز نداشت.

<sup>۱</sup> Pierre le Grand

<sup>۲</sup> Nicolas

<sup>۳</sup> عهد نامه ترکمنچای بتاريخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ پس از جنگ روس و ایران بتاريخ ۱۸۲۶-۱۸۲۸ در دهکده ای به همین نام منعقد گردید.

با وجود این نمی توان ادعا کرد که از امتیازات چنین موقعیتی به شکل مؤثری استفاده کرده است. در سال ۱۸۳۴ زمانی که می بایستی برای شاه از بین وارثان جانشینی برگزیده می شد، انگلیس ها به نفع شاهزاده ای که مورد تأیید روس ها بود کار کردند و سال بعد با پول و مشاوران نظامی بریتانیایی به کمک همین شاهزاده شتافتند تا از دعوی او در مقابل حریف پشتیبانی کنند.

سفرای انگلیس به ایران گسیل شده بودند تا در مورد احتمال جنگ با افغانستان به دولت هشدار دهند و بگویند که در چنین جنگی نیروهایش تقلیل خواهد یافت. ولی زمانی که سفرای به شکل جدی از مقامات خواستند که آنها را از خطر وقوع چنین جنگی مطلع کنند، از جانب وزارتخانه خود به پایتخت بازخوانده شدند. بر اساس معاهده ای که به سال ۱۸۱۴ باز می گشت، در صورت جنگ بین ایرانیان و افغان ها، انگلیس دخالت نخواهد کرد مگر این که طرفین منازعه از او درخواست میانجی گری کنند.

سفرای و مقامات بریتانیایی در هند بر این عقیده بودند که این جنگ باید توطئه ای از جانب روس ها باشد که می خواهند از کشور گشائی ایرانیان به سوی شرق به نفع خودشان بهره برداری کنند و آن را ترفندی برای گشودن راه ارتش روسیه می دانستند که دیر یا زود به سوی هند گسیل خواهد شد.

با وجود این چنین ملاحظاتی موجب نگرانی پالمستون نشد که در آن زمان در رأس بخش امور خارجه بود. و در سپتمبر ۱۸۳۷ ارتش ایران به افغانستان حمله کرد و با کسب پیروزی های مختصری تا هرات پیش رفت. اردوی محاصره شهر به فرماندهی شخص کنت سیمونیچ سفیر دربار روس در دربار ایران بود. در کوران عملیات رزمی، مک نیل سفیر<sup>۴</sup> بریتانیا به سبب دستورات متناقض، منفعل و فلج شده بود. از یک سو لرد پالمستون به او دستور می داد که «از مداخله در روابط ایران و هرات امتناع کنید» چرا که این موضوع هیچ ربطی به انگلستان ندارد، و از سوی دیگر لرد اوکلاند والی کل در هندوستان از او می خواست که شاه را از ادامه عملیات منصرف کند.

در آغاز مداخلات، الیس افسران انگلیس را که در ارتش ایران خدمت می کردند فراخواند، ولی پالمستون آنها را دوباره به مأموریتشان باز گرداند. و والی کل در هند دائماً به مک نیل یادآور می شد که افسران بریتانیایی باید مأموریتشان را ترک کنند و از نو پالمستون فرامین او را باطل می کرد. ۸ مارچ ۱۸۳۸ مک نیل به اردوگاه ایران رفت و میانجی گری خود را نه به نام انگلستان که به نام هند پیشنهاد کرد. در نزدیکی پایان ماه می ۱۸۳۸، پس از ۹ ماه محاصره، پالمستون پیام تهدیدآمیزی به دربار ایران گسیل داشت و برای نخستین بار حوادث هرات را به باد سرزنش گرفت و برای نخستین بار اتحاد ایران و روس را با خشونت مورد انتقاد قرار داد. همزمان با این پیام تهدید آمیز به سوی خلیج فارس بادبان گشود و جزیره خارک را متصرف شد. یعنی همان جزیره ای که پیش از این توسط انگلیس به تصرف درآمده بود. پس از این ماجرا، سفیر بریتانیا تهران را به قصد ارز روم ترک کرد.

در پی این حوادث، ایران سفیری به انگلستان گسیل داشت ولی از ورود وی به کشور ممانعت کردند. در کوران این دوره به علت طولانی شدن محاصره و تهاجمات ایرانیان که بی وقفه پس زده شده بود، در ۱۵ اگست ۱۸۳۸ شاه به اجبار دست از محاصره کشید و از افغانستان خارج شد. با این وصف گمان می رفت که انگلیس ها نیز به عملیاتشان خاتمه دهند. ولی سیر تحولات حوادث خلاف آنچه انتظار می رفت، چرخش شگفت انگیزی پیدا کرد.

ناخشنود از ناکام گذاشتن تلاش های ایران و به بهانه دسیسه ای که به روس ها نسبت داده بودند یعنی خواست آنها برای تسخیر بخشی از افغانستان، انگلیس ها به همین بهانه ها خودشان تمام کشور را تصرف کردند. جنگ معروف

<sup>4</sup> Mc-Neil

افغانستان<sup>۵</sup> نیز در همین دوره به وقوع پیوست و نتایج ضایعه باری را به انگلستان تحمیل کرد. مسؤولیت واقعی حوادث هنوز در پرده ابهام باقی مانده است.

جنگ کنونی علیه ایران انگیزه بسیار مشابهی با حوادثی داشت که پیش از جنگ افغانستان روی داد. یعنی حمله ایران به هرات، با این تفاوت که اینبار حمله به تصرف شهر انجامید. موقعیت خارق العاده ای که در مورد انگلیس پیش آمد این بود که آنها به عنوان هم پیمانان و مدافعان همان دوست محمدی عمل کردند که پیش از این به عبث سعی کرده بودند با تحمیل جنگ بر افغانستان او را معزول کنند. با وجود این باید دید که آیا این جنگ نیز مثل گذشته نتایج خارق العاده و غیر قابل پیشبینی دارد یا نه؟

## ۲۰- کارل مارکس : بحث و جدل های پارلمانی درباره منازعات در چین

لندن، ۲۷ فبروری ۱۸۵۷

قطعه نامه کنت دو دربی<sup>۶</sup> و قطعه نامه آقای کوپدن<sup>۷</sup>، هر دو منازعات در چین را محکوم کرده اند، و مبنی بر گزارشات به ثبت رسیده، اولی در ۲۴ فبروری به مجلس لردها<sup>۸</sup>، و دومی در ۲۷ فبروری به مجلس عوام معرفی شد. بحث و جدل در مجلس لردها همان روزی به پایان رسید که مذاکره های مجلس عوام شروع شد. در مجلس لردها هیأت پالمستون<sup>۹</sup> باید متحمل شوک می شد زیرا اکثریت نسبتاً ضعیف ۳۶ رأی را به دست آورد. گروه دوم می توانند روی شکست پالمستون حساب کنند. ولی انگیزه و اهمیت مذاکره های مجالس هر چه باشد، بحث و جدلهای تالار لردها به اوج سخنرانی های ضد و نقیض رسید، سخنرانیها با شکوه لرد دربی و لیندهارست<sup>۱۰</sup> پیشاپیش نطق هیجان انگیز آقای کوپدن، بالور<sup>۱۱</sup>، لرد جان راسل<sup>۱۲</sup> و امثال اینها را به خاموشی فرو برد.

یگانه مقام مقتدر و قانونی در دولت، لرد صدر اعظم (لرد رابرت کرانورث<sup>۱۳</sup>)، «حتا اگر فراخواست انگلستان توجیه پذیر باشد، همه رویدادهای مربوط به آرو<sup>۱۴</sup> از آغاز تا پایان نامطلوب بوده است». دربی و لیندهارست بی هیچ ابهامی ثابت کردند که داعیه انگلستان در ماجرای این لورشا وجود خارجی ندارد. دلایل و براهینشان کاملاً به اندازه ای با دیدگاه منتشر شده در ستونهای روزنامه تریبون<sup>۱۵</sup> در نخستین گزارشات رسمی انگلیس در هماهنگی است که در اینجا

<sup>۵</sup> یعنی نخستین جنگ انگلیس و افغان (۱۸۳۸-۱۸۴۲) که انگلستان برای تسخیر و استعمار افغانستان به راه انداخت. در اگست ۱۸۳۹ کابل تسخیر شد ولی به علت شورش در نومبر ۱۸۴۱ تخلیه شد. عقب نشینی انگلستان از جنوری ۱۸۴۲ شروع شد و به شکست منتهی شد. از ۴۵۰۰ سرباز و ۱۲۰۰۰ غیر نظامی تنها یک نفر به مرز هند رسید.

<sup>۶</sup> Comte de Derby

<sup>۷</sup> Cobden

<sup>۸</sup> مجلس لردها یا مجلس اعیان در بریتانیا The House of Lords دومین تالار پارلمان بریتانیا است. پارلمان بریتانیا از پادشاه، مجلس عوام House of Commons of the United Kingdom و اعیان تشکیل شده است.

<sup>۹</sup> Palmerston

<sup>۱۰</sup> Lyndhurst

<sup>۱۱</sup> E. Bulwer

<sup>۱۲</sup> John Russel

<sup>۱۳</sup> Robert Cranworth

<sup>۱۴</sup> Arrow نام کشتی بادبانی چینی از نوع لورشا

<sup>۱۵</sup> «تریبون» Tribune («نیویورک دیلی تریبون» New York Daily Tribune) روزنامه امریکائی ۱۸۴۱ تا ۱۹۲۴. تقریباً تا سال ۱۸۴۵ ارگان جبهه چپ در حزب ویگ (حزب ویگ Whig حزبی بریتانیائی ست که در واقع از اجداد لیبرالهای امروزی ست) و سپس جمهوری خواهان بود. در سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰ روزنامه ترقی خواه و مدافع الغای برده داری بود. مارکس با این روزنامه از اگست

به مختصری از آن بسنده خواهیم کرد. اقامه دعوا علیه دولت چین کدام بوده که مسؤولیت کشتار کانتون<sup>۱۶</sup> را نیز به آن نسبت داده اند؟ نقض ماده ۹ منشور الحاقی ۱۸۴۳. این ماده ضابطین را موظف می دارد که هیچ بز هکار چینی، در مستعمره هنگ کنگ یا روی کشتی جنگی بریتانیایی و به همین گونه روی کشتی های بازرگانی بریتانیایی نباید با مداخله مقامات چینی بازداشت شوند، ولی می توانند از سفیر بریتانیا به مثابه میانجیگر درخواست کنند و بر این اساس بز هکاران به مقامات محلی تسلیم شوند. دزدان بحری چینی در رودخانه کانتون، روی لورشا به نام آروو به دست مأموران چینی و بی آن که سفیر بریتانیا مداخله ای در این رویداد داشته باشد دستگیر شده بودند. پرسشی که وجود دارد این است که آیا آروو کشتی بریتانیایی بوده است یا نه. لرد دربی به این پرسش چنین پاسخ می گوید:

**«کشتی ساخت چین که به اسارت چینی ها درآمده، توسط چینی ها خریداری شده و مورد استفاده قرار گرفته و مالک آن نیز یک فرد چینی ست».**

پس چگونه این کشتی چینی به کشتی بازرگانی بریتانیایی تبدیل شده است؟ با خرید یک سند از دفتر امور بحری یا جواز بحرنوردی بریتانیایی. قانونیت این دفتر امور بحری نیز روی یک ساخت و ساز قانون محلی هنگ کنگ دارای اعتبار است که در مارچ ۱۸۵۵ به تصویب رسیده. ولی این ساخت و ساز قانونی نه فقط معاهده موجود بین انگلستان و چین بلکه خود قانون انگلستان را نیز نقض می کند. در نتیجه این سند هیچ ارزشی نداشته و بی اعتبار بوده است. این سند نمی توانست ظاهراً دارای قانونیتی برای انگلستان باشد که با وجود این بر اساس Merchant Shipping Act<sup>۱۷</sup> فقط دو ماه پس از ارتقاء قانون نام برده به تصویب رسید و هرگز با موازین قانونی این منشور هماهنگ نشد. در نتیجه، سندی که دفتر امور بحری برای کشتی لورشا «آروو» صادر کرده بوده از یک کاغذ بی ارزش چیز بیشتر نبوده است. ولی حتا بر اساس همین کاغذ بی ارزش، آروو حق درخواست حمایت را به دلیل نقض موازین و به پایان رسیدن مهلت جواز از دست داده بوده است، این موضوع را خود آقای بورینگ<sup>۱۸</sup> نیز تأیید کرده است<sup>۱۹</sup>. ولی آیا گفته است که آروو کشتی

---

۱۸۵۱ تا مارچ ۱۸۶۲ همکاری داشت، یعنی طی بیش از ۱۰ سال. به درخواست او، انگلس نیز مقالات متعددی برای تربیون می نوشت. مارکس و انگلس به مسائل بنیادی سیاست داخلی و خارجی، جنبش کارگری، گسترش اقتصادی در کشورهای اروپایی، گسترش استعمار، جنبش رهایی بخش ملی ملتهای زیر ستم و وابسته می پرداختند.

چندین بار، دبیرخانه روزنامه بی هیچ ابائی مقالات آنان را به شکل ناشناس منتشر کرد. از میانه سال ۱۸۵۵، نوشته های مارکس و انگلس بی آن که امضای آنان در پای مقاله باشد منتشر می شد. دبیرخانه روزنامه حتا به خود اجازه می داد که در متن مقالات مداخله کند و تغییراتی به وجود بیاورد، یعنی موضوعی که موجب اعتراض مارکس شد. در پائیز ۱۸۵۷، در کوران بحران اقتصادی که ایالات متحده آمریکا را در هم می نوردید، دبیرخانه روزنامه به مارکس پیشنهاد کرد که از تعداد مقالات خود بکاهد. در بطن دبیرخانه روزنامه افزایش تعداد طرفداران سازش با جنوب و صرفنظر از النای برده داری و سپس ترک مواضع ترقی خواه این روزنامه در ترک مناسبات مارکس و تربیون نقش مهمی داشت.

<sup>۱۶</sup> کشتار کانتون: بمباران کانتون به دست انگلیس ها در اکتوبر ۱۸۵۶ (مراجعه شود به پا ورقی شماره ۱ در مقاله شماره ۷: منازعه بریتانیا با چین)

<sup>۱۷</sup> مترجم: در متن اصلی نیز به انگلیسی نوشته و من نیز همین شکل را در متن فارسی حفظ کرده ام.

<sup>۱۸</sup> sir John Bowring

<sup>۱۹</sup> در دست نوشته: «به سفیر پارکس Parkes نوشته است که آروو از حق حمایت بریتانیا برخوردار نیست.»

بریتانیایی هست یا نیست، در هر صورت پرچم بریتانیا را حمل می کرده و به این پرچم بی احترامی شده است و اگر پرچم بریتانیا را حمل می کرده، اینکار به شکل غیر قانونی انجام گرفته است.<sup>۲۰</sup> ولی آیا این کشتی اساساً پرچمی داشته یا نداشته؟ روی این موضوع بین بیانیه های انگلیس ها و چینی ها اختلاف نظر وجود دارد. چینی ها برای اثبات گزارشاتشان از گزارشات شاهدان عینی استفاده کرده اند، که از سوی سفیرها، ناخدا و خدمه لورشای پرتگالی شماره ۸۳ فرستاده شده است. روزنامه<sup>21</sup> *The Friend of China* به تاریخ ۱۳ نومبر با اشاره به این گزارشات اعلام کرد: «از هم اکنون در کانتون روشن است که پرچم بریتانیا از ۶ روز پیش از بازداشت روی کشتی در اهتزاز نبوده است.» بر این اساس اعتبار و انگیزه قانونی دچار ریزش می شود.

لرد دربی بر حسب عادت سلیقه خوبی در بذله گوئی داشت و در گفتمانش بر آن بود تا به دلیل و برهانش خصوصیت اکیداً حقوقی ببخشد. ولی با وجود این تلاشی نکرد تا گفتمانش را عمیقاً به طعم مزاح بیارید. کنت دو دربی، رئیس آریستوکراسی موروثی انگلستان علیه سر جان بورینگ شاگرد ممتاز جرمی بنتام<sup>۲۲</sup> اقامه دعوا می کند. لرد دربی از بشریت در مقابل بشردوستی حرفه ئی دفاع می کرد، دفاع از منافع واقعی ملت علیه اصالت سودمندی ساختاری با پافشاری ملاحظاتی دقیق اخلاق دیپلماتیک، و شعار «*vox populi-vox dei*» «صدای مردم صدای خداست» را علیه مردی به کار بست که شعار «بیشترین بهره برای بیشترین افراد» را سر می داد.<sup>۲۳</sup> از نوادگان فاتحانی که مبلغ صلح بودند، در حالی که یکی از اعضای انجمن طرفداران صلح<sup>۲۴</sup> برای گلوله های سرخ تبلیغ می کرد، فردی مثل دربی عملیات بحری بریتانیا را با الفاظی مانند «روشهای حقیر» و «عملیات بی افتخار» کم رنگ می کرد، ولی بورینگ خشونت بی شرمانه خودش را تبریک می گفت که با مقاومتی روبرو نشده «عملیات درخشان، شجاعت بی بدیل، و پیوند با شکوه هنر و ارزش نظامی»، چنین کنتراستی خیلی مضحک بود ولی به نظر نمی رسید که دربی بدان آگاه باشد. او امتیاز مزاح تاریخ را باخود داشت که از ذهنیت فرد آدمی منشأ نمی گیرد ولی از طبع وضعیت خاص بر می آید. در سرتاسر تاریخ پارلمان انگلستان شاید هیچ گاه چنین پیروزی فکری یک آریستوکرات علیه یک تازه به دوران رسیده را به خود ندیده بود.

لرد دربی در آغاز اعلان کرد که «او باید روی بیانیه ها و پرونده هائی تکیه می کرد که اکیداً از سوی آنانی تهیه شده

---

<sup>20</sup> در دست نوشته، می خوانیم که: «ولی اولاً آروو حق برافراشتن پرچم بریتانیا را نداشته است. این موضوع را خود آقای جان بورینگ در نامه ای به آقای سفیر پارس به تاریخ هنگ گنگ ۱۱ اکتوبر تأیید کرده است.»

<sup>21</sup> «*The Friend of China*» («*The Overland friend of China*»)

روزنامه محافل رسمی انگلیس در سالهای ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۹ که در ویکتوریا (یکی از مناطق هنگ کنگ) منتشر می شد.

<sup>22</sup> Jeremy Bentham

<sup>22</sup> «بیشترین بهره برای بیشترین افراد» یا «بیشترین خوشبختیها برای بیشترین افراد»، شاه کلید مکتب اصالت سودمندی (Utilitarisme) نزد جامعه شناس بورژوا جرمی بنتام است که «سودمندی یا نفع و فایده» یا «امتیاز» را به یگانه اصل اخلاقی ارتقاء داد. اخلاق فردگرایی بورژوازی تنگ نظر می خواهد ثابت کند که در جامعه سرمایه داری امکان دستیابی به خوشبختی همه شمول و هماهنگی وجود دارد.

<sup>24</sup> انجمن دوستداران صلح، سازمان بوژوازی صلح طلب که در سال ۱۸۱۶ توسط فرقه مذهبی کاکرز Quakers در لندن بنیانگذاری. انجمن دوست داران صلح به شکل گسترده از پشتیبانی طرفداران مبادلات آزاد برخوردار بودند و فکر می کردند که اگر مبادلات آزاد را در جهان صلح آمیز به کار ببندند، انگلستان بهتر می تواند از برتری صنعتی خود بهره برداری کند و تسلط سیاسی و اقتصادی اش را تثبیت نماید.

بود که می خواست سیاستشان را زیر سؤال ببرد». و باید به این پرونده ها بسنده می کرد. در نتیجه، روشن بود که این پرونده ها به شکلی که در گذشته به اطلاع عموم رسیده بود گویا به دولت اجازه داده که همهٔ مسؤلیت‌ها را روی دوش کارمندان زیر دستش بگذارد. این موضوع را در حملات رقیبان پارلمانی دولت می بینیم که مشخصاً بورینگ و همدستانش هدف گرفته بودند و دولت در پایتخت از این فرصت استفاده کرد تا انتقادات را بی آن که خطاکار جلوه کند به حساب خودش بگذارد. در اینجا از سخنان لرد دبری یاد می کنم :

«نمی خواهم نسبت به دکتر بورینگ بی احترامی کنم. او می تواند مرد ارزشمندی باشد، ولی به نظرم می رسد که از پذیرش او برای کانتون به نوعی جنون یکتا نگرایی مبتلا شد. (گوش کنید، گوش کنید، خنده) من فکر می کنم که او در رؤیای ورود به کانتون است. فکر می کنم این موضوع نخستین چیزی ست که هر روز صبح به ذهنش خطور می کند و آخرین موضوع در آغاز شب و در اواسط شب، و اگر بیدار بماند. (خندهٔ حضار) فکر نمی کنم که او هیچ بهائی را به اندازهٔ کافی گران بداند، یا هیچ توفقی در بازرگانی و خون ریزی را تأسفار بداند فقط به شرط که سر جان بورینگ بتواند به این امتیاز بزرگ دست یابد که در وزارتخانهٔ کانتون از او به شکل رسمی استقبال به عمل بیاورند(خنده)».

لرد لیندهارست پس از او چنین گفت :

«سر جان بورینگ که انسانگرای شهیری ست و به همین گونه مقام تام الاختیار نیز هست (خندهٔ حضار) خود او تأیید کرده است که سند ثبت معتبر نیست و کشتی چینی حق برافراشتن پرچم بریتانیا را نداشته است. از هم اکنون به یاد داشته باشید که می گوید : «کشتی چینی از حمایت بریتانیا برخوردار نبوده، ولی چینی ها این موضوع را نمی دانستند. ولی برای عشق به پروردگار در این باره حرفی به زبان نیاورید.» او در عین حال هشدار می دهد، زیرا بی آن که وارد جزئیات شود گفته است : ما می دانیم که چینی ها هیچ معاهده ای را نقض نکرده اند و خطائی مرتکب نشده اند، ولی این موضوع را به آنان نخواهیم گفت، ولی به شکل خاصی برای کسب جبران خسارت و باز پس گرفتن خدمه ای که بازداشت کرده اند با فشاری می کنیم. اگر به این شکل خدمه باز پس گرفته نمی شد، چه راه حل دیگری می توانست وجود داشته باشد؟ در این صورت، بازداشت یک کشتی جنگی. اگر این راه حل نیز مؤثر واقع نمی شد، بازداشت یک کشتی جنگی دیگر، و اگر کافی نبود، این کار را تا جایی می دادیم تا سرانجام تسلیم شوند، گرچه می دانیم که قانون در جبههٔ آنان و بی عدالتی در جبههٔ ما بود. (گوش کنید) آیا هرگز رفتاری شنیدیم، رسوا تر که در آن داعیهٔ تقلبی، نه تقلبی ولی چیزی که معادل تقلب در کشور ماست، از سوی یک مقام دولتی در خدمت دولت بریتانیا دیده شده است؟ (گوش کنید) چنین امری واقعاً فوق العاده است که سر جان بورینگ این فکر به ذهنش خطور کرده که حق اعلان جنگ دارد. می توانم درک کنم که چنین فردی در چنین وضعیتی، ضرورتاً مجاز است عملیات تهاجمی و تدافعی را بر اساس چنین ادعائی براه بیندازد، ولی چنین حرکتی یکی از فوق العاده ترین حرکاتی ست که می توانیم در تاریخ جهان مشاهده کنیم. به صورت کاملاً روشن از مهره های چیده شده می توانیم نتیجه بگیریم که از نخستین لحظه ای که سر جان بورینگ برای پستی که در حال حاضر بدان اشتغال دارد انتخاب شد، بلند پروازی او همین بود که در آنجائی به پیروزی برسد که دیگران کاملاً شکست خورده بودند، یعنی عبور از دیوار کانتون. یگانه تمرکز فکری او روی اجرای این طرح بود، و از همین رو بی آن که کمترین نیازی وجود داشته باشد کشور را در جنگ فرو برد. ولی با چه سرانجامی؟ اموال بسیاری که جمع کل آنها به ۱۵۰۰۰۰۰۰۰ دالر می رسد و به اتباع بریتانیائی در کانتون تعلق داشته مصادره و علاوه بر این بنگاه های ما نیز به خاکستر تبدیل شده است. همهٔ این امور فقط به سبب سیاست شرورانهٔ شرور ترین افراد به وقوع پیوسته است.

«ولی انسان، انسان مغرور

با اقتداری حقیر و مختصر

این مخلوق حقیر، همچون میمونی تحریک شده

زیر آسمانها تردستی مضحکی را به نمایش می گذارد

که فرشتگان را به گریه وامیدارد.» (شکسپیر. قیاس برای قیاس. اکت ۲ صحنه ۲)

سرانجام لرد گری<sup>۲۵</sup> گفت :

«اگر شما اعضای تالار لردها بخواهید از پرونده ها اتخاذ سند کنید، درخواهید یافت که وقتی سر بورینگ از یه حاکم کانتون درخواست ملاقات کرد، حاکم حاضر بود با او ملاقات کند ولی خانه تاجر چینی و و هاو کوآن<sup>۲۶</sup> را برای چنین دیداری انتخاب کرد که در خارج از شهر واقع شده بود. غرور سر جان بورینگ به او اجازه نمی داد که محل دیگری به جز اقامتگاه حاکم را شایسته خود بداند. در صورتی که پیشنهاد دیگری وجود نداشته باشد، منتظر نتیجه خوبی برای تصویب قطعنامه هستیم، سر جان بورینگ باید فوراً فراخوانده شود.»

در تالار مجلس عوام استقبال مشابهی در انتظار سر جان بورینگ بود، و آقای کویدن نیز با وجود «دوستی ۲۰ ساله اش با بورینگ» سخنرانی خود را با انتقاداتی سنگین علیه بورینگ آغاز کرد.

نقل های قول جمله به جمله از سخنرانی های لرد دربی، لیندهارست و گری نشان داد که دولت پالمستون برای دفع حمله به جای همسنگر شدن با «بشر گرای متشخص»، سر بورینگ را رها کرده است. سهولت چنین شیوه ای در دفع حمله به این علت بود که فقط روی پرونده هائی تکیه داشت که به پارلمان تسلیم شده بود و نه روی تسامحات و تاکتیک مخالفانش در بررسی خیلی سطحی پرونده ها و به همین گونه بحث و جدل درباره آنها.

آیا تردیدی در جنون یکتا نگری سر جان بورینگ درباره ورودش به کانتون باقی نمانده؟ آیا ثابت شده است که این فرد خاص، به صورتی که لندن تایمز نوشته است «راه خودش را بر اساس خواست شخصی و بی آن که مقامات عالی در پایتخت مداخله ای در آن داشته باشند و بی آن که با آنان مشورت کرده باشد در پیش گرفته است»؟ پس چرا لرد پالمستون باید در زمانی که دولت او در وضعیت تزلزل قرار گرفته و مشکلات از هر نوع بر سر راهش سبز شده اند، مشکلات ملی، مشکلات جنگ ایران، مشکلات معاهدات سرّی، مشکلات اصلاحات انتخاباتی، زمانی که او بخوبی آگاه است که چشمان مجلس به او دوخته شده «نگاهی جدی ولی خلاف همیشه با کمترین ستایش روی او متمرکز شده است»، چرا باید برای نخستین بار در زندگی سیاسی اش چنین وقتی را برای ابراز وفاداری خدشه ناپذیر به فرد دیگری انتخاب کند که نسبت به او در جایگاه نازلتری ست و با این حساب که وضعیت خود او را به وخامت و حتا به ویرانی قطعی روبه رو می کند؟ چرا باید با هیجانی تازه نفس تا جائی پیش برود که خود را به مثابه قربانی برای پاکسازی گناهان دکتر بورینگ تقدیم کند؟ مطمئناً، هیچ آدم خردمندی باور نمی کند که این اشراف زاده قادر به چنین انحراف رمانتیکی باشد. خط سیاسی که او در رابطه با مسائل پیچیده چین در پیش گرفته بود به روشنی نشان می دهد که پرونده هائی را که به پارلمان تسلیم کرده بود تا چه اندازه تحریف شده اند. علاوه بر آنهایی که منتشر شد، باید پرونده ها و فرامین سرّی دیگری وجود داشته باشد که نشان خواهد داد که اگر دکتر بورینگ مبتلا به جنون یکتا نگری<sup>۲۷</sup> و روی

<sup>25</sup> Lord Grey

<sup>26</sup> Wou Hao-Kuan

<sup>27</sup> مترجم : یکتا نگری بیمارناک یا جنون یکتا نگری معادل Monomanie اصطلاح روانپزشکی در قرن نوزدهم به نوعی بیماری روانی گفته می شود که فرد روی یک موضوع متمرکز است. به یونانی Mono به مفهوم یکتا و Mania به مفهوم دیوانگی و جنون است.



ورود به کانتون متمرکز بوده، در واقع به رئیس کل خونسرد «وایت‌هال»<sup>۲۸</sup> یعنی به پالم‌رستون تکیه داشته که او را در جنون یکتا نگری اش و برای دستیابی به اهدافش تشویق می کرده است.  
ادامه دارد

نوشتۀ کارل مارکس در ۲۷ فیروری ۱۸۵۷  
منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره ۴۹۶۲ در ۱۶ مارچ ۱۸۵۷

---

<sup>28</sup> Whithall